

تملق در

مطبوعات ایران

ابتدال و فرزند ناخلفش تملق دو آفت بزرگ مطبوعات ایران است که در کنار سانسور بزرگترین لطمه را به مطبوعات ما زده است. درباره سانسور زیاد بحث شده و همگی آن را یک عامل فشار دانسته‌اند که به مطبوعات تحمیل می‌شود ولی گناه ابتدال و تملق را به پای خود مطبوعات می‌نویسند. در این مقاله کوشش شده نشان داده شود گناه مطبوعات در این زمینه چه اندازه است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار جامع علوم انسانی

آیا فقط مطبوعات تملق می‌گویند؟

یک راه پیمائی را در نظر مجسم کنید که صدها هزار نفر در آن شرکت داشته باشند. مثلاً یکی از راه پیمائی‌های روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ در این راه پیمائی صدای فریادهای رنده‌باد مرده‌باد و شعارهای دیگر که تجلیل از یک عده و محکوم کردن گروه دیگر است به آسمان می‌رسد و زمین زیر پای تظاهرکننده‌های هیجان‌زده به لرزه درمی‌آید. در این مراسم چند روزنامه‌نویس هم حضور دارند. آنها، تحت تأثیر احساسات یا اعتقاداتشان شعارها را در روزنامه خود منعکس می‌کنند. یک روز بعد، ۲۸ مرداد است. «قرار» است این صفحه تاریخ ورق بخورد. و می‌خورد. «قرار» شده زنده‌های دیروز بمیرند و مرده‌ها زنده شوند. در تظاهرات این روز عده کمتر و فریادها کم‌صداتر است ولی اهمیت ندارد. در مقابل اثرش از نعره‌های دیروز بیشتر است چون همانطور که گفتم «قرار» شده ورق برگردد. وقتی ورق برگشت و این صفحه تاریخ خوب صاف شد نوبت

رسیدگی به حساب‌ها می‌رسد. اما برای آنکه گناهکارها شناخته شوند مدرک لازم است و مدرک باید محکمه‌پسند باشد چون حتی محکمه‌های نظامی باید چیزی ضمیمه پرونده کنند و به استناد آن رأی بدهند. اما بعد از ۴۸ ساعت، کمتر یا بیشتر. از آن‌همه فریاد اثری نمانده است. صداها در فضا پخش شده است و با هیچ وسیله پیشرفته‌ای نمی‌شود آنها را جمع‌آوری کرد. کسانی هم که فریاد می‌کشیدند و شعار می‌دادند بعد از دو سه روز دهان‌ها را شسته‌اند. پاک کرده‌اند و حالا می‌توانند با خیال راحت به سرکارهایشان بروند. به اداره، به کارخانه، به مغازه. اما آن چند روزنامه‌نویس نه دفتر دارند و نه خانه. دفترها به آتش کشیده شده. خانه‌ها غارت شده. خودشان بعد از کتک خوردن‌های مفصل از «مردم» به زندان افتاده‌اند تا در آنجا به صورت رسمی و قانونی هم تنبیه شوند. سرانجام کشف می‌شود متهمان اصلی آن تظاهرات چندصدهزار نفری همان چند روزنامه‌نویس بودند و مدرک: هزاران نسخه روزنامه - اگرچه یک نسخه هم کفایت می‌کرد - اتهام: تحریک مردم به قیام علیه حکومت و اهانت به مقام‌های شامخ و . . . و . . . به این ترتیب می‌بینیم دکتر فاطمی اعدام می‌شود. کریمپور به آتش کشیده می‌شود و ده‌ها روزنامه‌نویس دیگر غارت، گرفتار، محکوم و بیکار می‌شوند.

این خاصیت و خصلت حرفه روزنامه‌نویسی است. روزنامه‌نویس وقتی چیزی نوشت - تحت تأثیر احساسات، یا از ترس، یا از روی اجبار - این نوشته تا ابد، به صورت نامه اعمال او باقی می‌ماند. باید مرتباً جواب پس بدهد و اگر او روزنامه‌نویسی از جهان سوم است مشکل بتواند از آن‌همه تغییر و تحول جان بدر ببرد. به اینجهت است که می‌بینیم به دنبال وقوع هر کودتا در این کشورها، در کنار سران رژیم‌های گذشته چند روزنامه‌نویس هم به جوخه‌های آتش سپرده می‌شوند. این روزنامه‌نویس‌ها اگر اعلام همبستگی هم نکنند و در آغاز پذیرفته شود بعد از مدتی که «مدرک»‌ها رو شد به عنوان متهمان ردیف یک به کرسی اتهام نشانده خواهند شد. در ایران همه می‌توانند نسخه‌های ۴۳۷۵ روزنامه و مجله‌ای را که - به نوشته آقای مسعود برزین در کتاب تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران - در این ۱۵۰ سال که از تاریخ انتشار روزنامه و مجله در کشور ما می‌گذرد منتشر شده ورق بزنند و دقیقاً اعلام کنند چه نشریه‌ای از چه مقامی تملق گفته است اما در این مدت میلیون‌ها نفر از هموطنان عزیز ما از روی ترس یا اجبار و یا به میل و رضا تملق شاه و وزیر و والی و داروغه را گفته‌اند بی‌آنکه اثری از آن در جایی ضبط شده باشد.

روزنامه‌نویس چرا تملق می‌گوید؟

تملق‌گوئی دلایل مختلف دارد. قبلاً این نوشته را بخوانید:

۱ - «کل ایران شهادت می‌دهد که عادل‌تر و رثوف‌تر از امروز پادشاهی نداشته‌ایم. . . اگر اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مثل بعضی سلاطین سابق منکر و دشمن قانون می‌شدند ما نیز به

اقتضای آئین شاه پرستی اسم قانون را بر زبان نمی آوردیم.»

حالا این نوشته را مطالعه کنید:

۲ - اعلیحضرتا، پدر تاجدارا، آیا هیچ تاریخ ژول سزار روم را می خوانید. آیا حکایت پادشاه انگلیس را به خاطر می آورید. آیا قصه لوئی شانزدهم را به نظر دارید. آیا قتل پدر تاجدار بزرگوار خود را متذکر می شوید. آیا گمان می کنید این اشخاص بزرگ تاریخی بشخصه گناهکار و سزاوار این نوع رفتار بوده اند. قسم به ذات پاک (احدیت و قسم به فوه عدالت الهی همه شخصاً مثل ذات مقدس تو پاک و بی گناه و مبرا بودند.»

لطفاً این را هم بخوانید:

۳ - ما در نمره اول این روزنامه بطور وضوح کمال شاه پرستی خود را آشکار کرده مظلومیت سلاطین دنیا را... مبرهن نمودیم... اگر کسی به مقاله مزبوره رجوع کند می بیند که از عبارات آن جز محبت و خلوص نسبت به خاکپای مہراعتلای پادشاه جوان بخت کارآگاه خودمان چیزی نمی تراود و بلکه هر کلمه آن حاکی از یک دنیا شاه پرستی و یک جهان عشق و شعف است که در دل خود سراغ داریم و مانند گوهری گرانبها در خزانه قلب خود نگاه می داریم.»

آنچه خواندید از روزنامه های دولتی قبل از مشروطیت یا نشریات بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ نقل شده است نوشته شماره یک متعلق به روزنامه «قانون» شماره اول مورخ رجب ۱۳۰۷ هجری است که بوسیله میرزاملکم خان در لندن چاپ می شده و منظور از «پادشاه عادل رثوف طرفدار قانون» ناصرالدین شاه قاجار است. مطالب شماره ۲ و ۳ را از شماره های اول و نهم روزنامه صوراسرافیل مورخ ۱۷ ربیع الآخر ۱۳۲۵ هجری (و مطابق نوشته روزنامه ۱۴ دی ماه ۱۲۷۶ یزدگردی پاریسی و ۳۰ مه سال ۱۹۰۷ میلادی) و ۲۸ جمادی الآخر ۱۳۲۵ هجری (مطابق ۲۴ اسفند سال ۱۲۷۶ یزدگردی پاریسی و ۷ ژوئیه ۱۹۰۷ میلادی) آورده ایم پدر تاجداری که «ذات مقدس او پاک و بیگناه دانسته شده» و از خلوص محبت نسبت به خاکپای مہراعتلای او صحبت شده محمدعلیشاه قاجار است.

اگر در مورد شخصیت و افکار سیاسی ملکم خان حرف باشد درباره روزنامه صوراسرافیل و سه بزرگمردی که آنرا منتشر می کردند کوچکترین ایرادی نیست میرزا جهانگیرخان شیرازی مرگ در راه عقیده را - آن هم به بدترین شکلش - پذیرفت و وقتی هم که طناب به گردنش می انداختند و از دو سو می کشیدند و شکمش را با سرنیزه سوراخ می کردند باز خلاف اعتقاداتش سخن نگفت و علی اکبر دهخدا پس از آن عمر طولانی را با پاکدامنی صرف خدمت به فرهنگ و ادب ایران کرد.

مدیر «قانون» به این علت از شاه قاجار تعریف می کرد تا بتواند در همان شماره بنویسد: «هیچکس در ایران مالک هیچ چیز نیست زیرا که قانون نیست... حتی برادران و پسرهای پادشاه نمی دانند فردا صبح به عراق عرب منفی خواهند شد یا به ملک روس فرار خواهند کرد...»

تاریخ دنیا به حیرت ثبت کرده که در این چهل ساله سلطنت هنوز در ایران یک کلمه قانون وضع نشده است. «ملکم آن تملق‌ها را می‌گفت تا بتواند این حقایق را به مردم خواب‌آلوده آن زمان ایران برساند. و روزنامه صوراسرافیل که ستاره‌ای درخشان در آسمان مطبوعات ایران است برای این تملق محمدعلیشاه را می‌گفت تا میرزاجهانگیرخان شیرازی و قاسم‌خان تبریزی آن مقالات کوبنده را منتشر کنند و دهخدا یا دخو آن سخنان نغز را زیر عنوان چرند پرند بنویسد و رجال فاسد، شاهزادگان مفتخور و صاحب‌منصب‌های نالایق را مسخره خاص و عام کند. صوراسرافیل در کنار آن تعریف و تحسین‌ها شدیدترین حمله‌ها را نثار درباریان و اطرافیان شاه مانند امیربهار جنگ و شاپشال‌خان روسی می‌کرد و در همان شماره که از شاهنشاه عادل و پدر بزرگوار و تاجدار یاد می‌کرد متن بازجویی میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین‌شاه را که سند محکومیت حکومت بود منتشر می‌ساخت. به این سؤال و جواب دقت کنید:

«بازجو - در صورتی که شما اقرار می‌کنید که تمام این صدمات را وکیل‌الدوله برای تحصیل شئونات و نایب‌السلطنه (پسر سوم ناصرالدین‌شاه) به شما وارد آورده شاه شهید چه تقصیر داشت... شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که سبب ابتلای شما شده بودند و یک مملکتی را یتیم نمی‌کردید.»

«پاسخ میرزا رضا - پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد و هنوز امور را به اشتباه به عرض او برسانند و تحقیق نفرماید و بعد از چندین سال ثمر آن درخت وکیل‌الدوله آقای عزیزالسلطان (ملیجک) امین خاقان و این اراذل و اوباش بی‌پدرمادرهائی که ثمره این شجره شده‌اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند چنین شجره را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد. ماهی از سرگنده گردد نی ز دم اگر ظلمی می‌شد از بالا می‌شد.»

بطوری که می‌بینید یکی از علل تملق‌گفتن مطبوعات ایران آن بود که بتوانند حقایق را در کنار آن بنویسند و چشم و گوش مردم را باز کنند. البته باید اذعان کرد که دستگاه سانسور ناصرالدین‌شاه و محمدعلیشاه به وسایل پیشرفته زمان‌های بعد مجهز نبود تا مطالب را هنوز از نوک قلم نویسنده بیرون نیامده سانسور کنند.

تملق برای حفظ جان

ملک‌الشعراى بهار شاعر، ادیب، محقق و روزنامه‌نگار بزرگ ایران سال‌ها با انتشار روزنامه‌های نوبهار و تازه‌بهار و زبان آزاد و نوشتن مقاله در روزنامه‌های دیگر با ظلم و استبداد مبارزه می‌کرد. بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بهار در کنار آزادیخواهان دیگر کوشید تا با استبدادی که پیش‌بینی می‌شد برکشور حاکم خواهد شد مبارزه کند. به همین علت با سردار سپه برخورد‌های تندی پیدا کرد تا آنجا که دستور قتل او صادر شد که شخص دیگری را به جای او

ترور کردند.

بهار از کسانی بود که در صحنه‌سازی جمهوریّت هم با سردار سپه به مخالفت برخاست و با نگارش مقاله و نطق و خطابه کوشید جلو این کار را بگیرد او حتی در مجلس، سردار سپه را به اتهام زیر پا گذاشتن قانون اساسی استیضاح کرد اما تلاش بهار و مخالفان دیگر مانند آیت‌الله مدرس و دکتر مصدق و دولت‌آبادی به جایی نرسید و سرانجام در اواخر سال ۱۳۰۴ مجلس رأی به سلطنت رضاشاه داد و قلع و قمع مخالفان سلسله جدید شروع شد. برای بهار هم پرونده ساختند و تصمیم داشتند خود را به کلی از دست او خلاص کنند که ناگهان سناریو تغییر می‌کند. چند ماه بعد یعنی در نوروز ۱۳۰۵ ملک‌الشعراى بهار را می‌بینیم که در مراسم سلام نوروزی در برابر رضاشاه ایستاده و مشغول خواندن قصیده‌ای غزّاست تا سلطنت را همراه با سال نو به او تبریک بگوید. این خطابه بعدی سبب خشنودی شاه می‌شود که به عنوان صله به او دو سکه طلا می‌دهد. ببینید بهار چه گفته است:

شاه جهان پهلوی نامدار ای ز سلاطین کیان یادگار
خنجر برّان تو روز هنر هست کلید در فتح و ظفر
بخت تو باشد علم کاویان ملک تو ماننده ملک کیان
چون پی آن بخت همایون شدی کاوه بدی باز فریدون شدی
تا آنجا که می‌گوید:

به به از این عهد دل افروز تو عصر نو و شاه نو و روز نو
و بالاخره ...

پادشها مدح و ثنا می‌کنم هر چه کنی بنده دعا می‌کنم

ملک‌الشعراى بهار که شاهد ترور و مرگ میرزاده عشقی شاعر پرشور و مدیر روزنامه قرن بیستم بود و خود از یک ترور جان بدر برده بود، برای آنکه دچار سرنوشت دردناک فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان نشود روزها «چهارخطابه» و قصیده «دیروز و امروز» را می‌خواند و شب‌ها در خلوت تنهایی شعرهایی چون «شباهنگ» می‌سرود.

... در سال ۱۳۰۹ مردی به نام علی شرقی را به اتهام داشتن رابطه با شوروی‌ها توقیف کردند در جیب او چکی به مبلغ صد تومان به امضای میرجعفر پیشه‌وری روزنامه‌نویس اسبق، کتاب‌فروش بعدی و معلم مدرسه شوروی پیدا کردند. جریان بازجویی و محاکمه او که اخیراً بوسیله سازمان اسناد ملی ایران منتشر شده نمونه‌ای از حوادثی است که فقط در دیکتاتوری‌ها ممکن است روی بدهد.

پیشه‌وری زندانی می‌شود. اتهام او این است که رابط دولت شوروی با کمونیست‌های ایران بوده با پرداخت پول به آنها کمک می‌کرد به شوروی مسافرت کنند و در «انترناسیونال» ها شرکت

کنند.

ضمن بازجوئی ها کم فاش می شود که او سابقاً عضو حزب کمونیست بوده و در روزنامه کمونیستی حقیقت که مدیریت آن با سید محمد دهگان از بنیانگزاران اتحادیه های کارگری ایران بوده مقاله می نوشته و در آن سال ها بارها به شوروی سفر کرده است. پیشه وری در آغاز، جواب بازجوها را به تندی می داد ولی به تدریج که پرده ها بالا می رود اعتراف می کند گرچه سابقاً افکار کمونیستی داشته ولی «از وقتی که از ایران بعد از تغییر سلطنت قاجاریه خبرهای امیدبخشی می رسید که برای او امیدواری هائی برای ترقی ایران تولید می کرد دست از عقاید - کمونیستی - خود برداشته و از بادکوبه به ایران برگشته است.»

جای دیگر می گوید: «بنده - در بادکوبه - در تمام دستجات مخالف قاجاریه شرکت کردم همچنین در موقع تغییر رژیم از طرف اعلیحضرت همایونی به تمام مقصرین سیاسی عفو عمومی عطا شده بود بنابراین بنده خود را کاملاً از گناہانی که شاید اغلب اشتباه باشد یا اینکه بعضی از عملیات آنروز بنده برای مملکت مفید نبوده است معفو و مبری می دانم. . .»

پیشه وری تا آخر اتهاماتی را که درباره داشتن رابطه سیاسی با شوروی به او نسبت داده بودند انکار می کرد و خود را از این جهت بیگناه می دانست. درباره عضویت در حزب کمونیست هم مرتباً می گفت «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» در موقع تغییر سلطنت همه گناهکاران سیاسی گذشته را عفو کرده است اما البته گوش کسی به این حرفها بدهکار نبود و او را ده سال بلاتکلیف در زندان نگهداشتند و سرانجام به بهانه تداوم در اعتقاد به مرام کمونیستی به همان مدت محکوم کردند.

در این مدت همسر او با یک فرزند خردسال بی پول، بی پناه در تهران، این شهر غریب زندگی می کرد و برای نجات شوهر خود و پدر فرزندش نامه هائی از سر درد به «آستان مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فدا» می نوشت و از «خاکپای جواهرآسای بندگان اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت شاهنشاه پهلوی و ذات بی مثال شاهنشاه معظم می خواست شوهرش را عفو کند.»

بعد از شهریور ۱۳۲۰ و قبل از ماجرای تشکیل حزب دموکرات آذربایجان و «باش وزیری» او و حوادثی که منجر به خودمختاری آذربایجان و کردستان شد پیشه وری در تهران روزنامه آذیر را منتشر می کرد که روزنامه ای چپ ولی معتدل بود. او قلمی روان داشت. در نوشته هایش صمیمیتی بود که خواننده را جذب می کرد. من با آنکه مخالف کمونیسم و حزب توده بودم به عنوان دانش آموزی که تشنه آگاهی از جریانات سیاسی زمان بود روزنامه چپ رو آذیر را می خواندم و در تمام آن مدت به یاد ندارم تملق کسی را بگویم یا بخاطر دوره طولانی زندانی شدنش باج خواهی کند. در جریان حوادث آذربایجان هم به نظر بسیاری او بازیچه

ابرقدرت شوروی شده بود.

با این توصیف فکر نمی‌کنم بتوان به بهار ایراد گرفت که چرا قصیده «دیروز و امروز» و «چهار خطابه» را سروده یا پیشه‌وری را بخاطر آنکه از رضاشاه تملق گفته و همسر تحصیل کرده‌اش به جای آنکه به دادگستری نامه بنویسد به دربار و شاه پناه برده محکوم کرد. وقتی جان و مال مردم کشور در دست یک نفر باشد غیرطبیعی نیست که افراد درمانده برای نجات خود دست توسل به سوی او دراز کنند، مگر نه آنکه در آن دوره همه آوازه‌ها از شاه بود!

تملق در مطبوعات بعد از ۲۸ مرداد ۳۲

بعد از شهریور ۲۰ تملق جایگاه خود را در مطبوعات ایران از دست داد. پادشاه باقدرتی مثل رضاشاه حکومت نمی‌کرد که تملق از او الزامی باشد. شاه جدید فقط سلطنت می‌کرد. حکومت در دست اشغالگران روسی و انگلیسی و امریکائی و تا حدی نخست‌وزیران و سردمداران سیاسی وقت بود و تملق‌گویان حرفه‌ای بجای آنکه مدح یک نفر را بگویند دنبال نخست‌وزیران باقدرتی مثل قوام‌السلطنه و رجال بانفوذ و بندوبست‌چی مثل سیدضیاءالدین طباطبائی و سپهبد رزم‌آراء افتادند و در مقابل کمک‌های نقدی یا حواله کاغذ و جواز کالا به مدح و ثنا می‌پرداختند. حزب توده در آن سالها مرکز تجمع روشنفکران بود و از جمله گروه‌هایی محسوب می‌شد که ادعا می‌کرد مدح هیچ فرد و مقامی را نمی‌گوید ولی نشریات رنگارنگ آن حزب پر بود از مدح و ثنای «استالین کبیر، رهبر داهی خلق‌های فشرده» پاسخ آنها به اعتراض مخالفان این بود که اینها حقیقت است و حقیقت با تملق فرق دارد.

در این دوره بعضی از مطبوعات صلاح دانستند برای حفظ وحدت کشور در برابر هجوم خارجیان و عوامل آنها شاه را که در آن زمان جوانی بیست و دوسه‌ساله و از متن سیاست دور بود به عنوان سمبل معرفی کنند اینجاست که می‌بینیم روزنامه‌ای مثل توفیق در روزهای چهار آبان عکس بزرگی از شاه در صفحه اول چاپ می‌کند یا نشریات غیروابسته دیگر به هر بهانه - و البته بدون چشمداشت - از شاه عکس و مطلب چاپ می‌کنند اما در جریان ملی شدن نفت که وحدت کشور به علت داشتن هدف‌های ملی و مردمی تضمین شده بود از این مدح و ثناها کمتر به چشم می‌خورد.

بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بار دیگر تملق در ایران رشد پیدا کرد و تا اندازه‌ای به وضع قبل از شهریور ۲۰ برگشت. مدیحه‌سرایی در دولت، مجلس و مطبوعات شروع شد بطوریکه بعضی از روزنامه‌ها به هر مناسبت یا بی‌مناسبت نیمی از صفحات خود را با تعریف و تملق از شاه و نخست‌وزیر پرقدرت او سپهبد زاهدی سیاه می‌کردند. اما در همان زمان مطبوعاتی بودند که در این مسابقه تملق شرکت نداشتند.

در جریان وقایع ۲۸ مرداد و تعطیل و توقیف صدها روزنامه و مجله طرفدار نهضت ملی یا

وابسته به گروه‌های چپ چند روزنامه و مجله طرفدار نهضت توانستند از این حوادث جان بدر ببرند اما بلافاصله از دو سو در معرض خطر قرار گرفتند. اول از طرف فرماندار نظامی وقت که کار ساواک را هم بر عهده داشت و مطالب مطبوعات را بررسی می‌کرد و دستور سانسور و توقیف می‌داد. دوم که خطرناکتر هم بود تهدید از سوی همکاران مطبوعاتی بود. اینها با مراجعه به شماره‌های گذشته این نشریات خبرها و مقالاتی را که ثابت می‌کرد طرفدار دکتر مصدق و جبهه ملی هستند منتشر می‌کردند و با انگشت گذاشتن روی خبرها و مقالات و شعرهایی که بوی آزادی خواهی و مخالفت با دولت را می‌داد از دولت می‌خواستند جلو این نشریات را بگیرند و مانع انتشارشان شوند.

این تهدیدهای مداوم بخصوص آن قسمت که از سوی همکاران مطبوعاتی که در کار خود خیره‌تر از سرهنگ‌های فرمانداری نظامی بودند انجام می‌گرفت سبب شد که مجله‌ها و روزنامه‌های: فردوسی، روشنفکر، اتحاد ملل، سپید و سیاه، امید ایران (و بعدها خوشه) و هفته‌نامه‌های دنیا و اتحاد ملی دور هم جمع شدند و کانون مطبوعات ایران را تشکیل دادند. خوشبختانه از همان آغاز میان فاتحان ۲۸ مرداد بر سر قدرت و تقسیم پست‌ها و مقامات اختلاف پیش آمد. نخست طرفداران آیت‌الله کاشانی مثل حسین مکی، دکتر بقائی و شمس قنات آبادی از سپهبد زاهدی روی برگرداندند بعد میان سپهبد زاهدی و شاه بر سر حکومت اختلاف پیش آمد. این وضع باعث شد که ما بتوانیم با وجود توقیف‌های مکرر با کمک بعضی از این افراد و وکلای جدید که بلافاصله بعد از انتخاب شدن در صدد برآمدند و جبهه ملی پیدا کنند به کار خود ادامه دهیم و در جریان تصویب قرارداد کنسرسیوم نفت به صورت سخنگوی مخالفان درآئیم و در جریان محاکمه دکتر مصدق و حوادث مهم داخلی اثر وجودی خود را نشان بدهیم بسیاری از مخالفان و وکلا به اتکای انعکاس سخنانشان در این روزنامه‌ها و مجله‌ها بود که جرأت پیدا می‌کردند مخالفت کنند.

بعد از ۲۸ مرداد مدح و ثنا در این روزنامه‌ها و مجله‌ها آشکارا حالت انجام وظیفه داشت. در سالروزهای مهم یک عکس ۴ × ۶ از شاه و سه چهار سطر - گاهی فقط یک سطر - در زیر آن چاپ می‌کردند نظیر عکس‌هایی که این روزها مطبوعات از شاگردهای اول دبستان‌ها چاپ می‌کنند. این وضع چند سال ادامه پیدا کرد اما به تدریج با قدرت پیدا کردن شاه و تأسیس سازمان امنیت وضع فرق کرد. به مرور تعداد سالروزها زیادت‌تر و توقع دستگاہ بیشتر شد. حالا دیگر منتظر نمی‌ماندند مجله‌ای منتشر شود و بعد ایراد بگیرند چرا درباره فلان سالروز نوشته‌اید یا کم نوشته‌اید. روزنامه‌ها و مجله‌ها قبل از انتشار بازبینی می‌شدند در صورتیکه مطلب مطابق دلخواه نبود دستور می‌دادند مجدداً نوشته شود.

از سال ۱۳۴۲ به بعد علاوه بر سالروز تولد شاه و ولیعهد مطبوعات می‌بایست سالروز تولد فرح، فرزندان دیگر شاه و برادران و خواهران او را هم تبریک بگویند. هر هفته که از سوی وزارت اطلاعات و جهانگردی دستورالعمل هفتگی ابلاغ می‌شد، تأکید می‌کردند: سالروز تولد اعلیحضرت نزدیک است باید عکس بزرگ و مقاله مفصل چاپ کنید... این هفته سالروز تولد شهبانوست عکس و مطلب فراموش نشود... سالروز تولد والا حضرت ولیعهد است... سالروز تولد والا حضرت علیرضاست... سالروز تولد والا حضرت فرحناز است... سالروز تولد والا حضرت لیلست... سالروز تولد والا حضرت شهناز است... سالروز تولد والا حضرت شمس است... (تولد اشرف با شاه در یک روز بود) سالروز تولد والا حضرت غلامرضاست... سالروز تولد والا حضرت عبدالرضاست... سالروز تولد والا حضرت محمودرضاست... سالروز تولد والا حضرت احمدرضاست... سالروز تولد والا حضرت حمیدرضاست... (خوشبختانه او خیلی زود مورد غضب قرار گرفت و از دربار طرد شد. پس دیگری والا حضرت بود نه شاهپور نه پهلوی. در نتیجه سالروز رسمی تولد نداشت.) در مورد هر یک از شاهپورها می‌بایست نوشته شود که چندساله بودند و چندساله شدند. اینها مرا به یاد ترانه قدیمی «خاله رورو» می‌انداخت که در آن مرتباً تکرار می‌شد که عروس خانم چندماهه چند ماه دارد!

در کنار اینها سالروزهای دیگری هم بود که مرتباً تکرار می‌شد مانند ۱۵ بهمن و رفع خطر از شاه ۲۱ فروردین و رفع خطر دوم از شاه ۲۸ مرداد و قیام مردم ۶ بهمن (انقلاب سفید) و بعد پنجاهمین سالروز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ پنجاهمین سال سلسله پهلوی، صدمین سال تولد رضاشاه و همچنین اخبار مربوط به مراسم افتتاح راه‌ها، پل‌ها، سد‌ها، کارخانه‌ها و... بعد از گران شدن قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ سران کشورهای خارجی برای فروختن کالا و اسلحه در تملق گفتن از شاه با هم مسابقه می‌دادند. روزنامه‌نویس‌های خارجی هم به طمع گرفتن قالی و خویار به کشور ما سرازیر می‌شدند. مقاله‌ها بود که درباره پیشرفت‌های معجزه‌آسای این جزیره ثبات به چاپ می‌رسید و ما می‌بایست ترجمه همه این تملق‌ها را در کنار تملق‌های داخلی منعکس کنیم. بعضی از ما روزنامه‌نویس‌ها در مجله خود صفحه‌ای را به این نوع خبرها اختصاص داده بودیم که من نام آن را «گذرنامه برای انتشار» گذاشته بودم.

با توجه به اینکه در آن زمان تمام روزنامه‌ها و مجله‌ها قبل از انتشار بررسی می‌شد هیچ روزنامه‌نگاری نمی‌تواند ادعا کند توانسته از این کار شانه خالی کند. اما گاهی پیش می‌آمد که دستگاه به مناسبت‌های خاصی بعضی از نشریات را از چاپ بعضی از این خبرها یا سالروزها معاف می‌کرد و به برخی دیگر از نشریات تأکید می‌کرد مفصل تر بنویسند. علت این جهت‌گیری را فقط خودشان می‌دانستند.

رج زدن در تملق

سرلشکر ضرغام یکی از رجال استخواندار رژیم گذشته بود. روزی داستانی از تملق‌گوئی رجال برای من تعریف کرد که ذکر آن‌را در اینجا بی‌مورد نمی‌دانم. ضرغام می‌گفت: برای اولین بار در سال ۱۳۳۶ در کابینه دکتر اقبال با سمت وزیر گمرکات به شاه معرفی شدم. روزی که قرار بود نخستین جلسه هیأت وزیران در حضور شاه تشکیل شود همه وزیران که بیشترشان دکتر، مهندس، استاد دانشگاه بودند و بعضی هم چند بار به وزارت رسیده بودند، در سالن مخصوص جمع شده بودیم تا شاه بیاید. وقتی مذاکرات شروع شد دیدم این وزیران تحصیل‌کرده کلمات غلام، چاکر، غلام خان‌زاد، چاکر جان‌نثار است که پی در پی و به دنبال هم بر زبان می‌آورند چنانکه گوئی با هم مسابقه دارند. من فکر کرده بودم حرفهایم را با کلمه‌ای مثل خدمتگزار شروع کنم ولی وقتی سخنان اینها را شنیدم حس کردم کار من توهین‌آمیز است. به این جهت تصمیم گرفتم سکوت کنم. ناگهان شاه رو به من کرد و گفت: «ضرغام نظر تو چیست؟» من که دستپاچه شده بودم گفتم: «قربان آقایان که دکتر، مهندس و استاد دانشگاه هستند خود را غلام خان‌زاد و چاکر جان‌نثار می‌نامند در اینصورت کسی که فقط دیپلم دارد باید بگوید کنیز اعلیحضرت هستم اما چون مهارتی در نطق و خطابه ندارم ممکن است فراموش کنم که باید این کلمه را تکرار کنم بنابراین از همین حالا به عرض می‌رسانم که هزار مرتبه کنیز اعلیحضرت هستم تا اگر ضمن گزارش‌ها تکرارش فراموش شد عفو بفرمائید.»

شاه از این حرف ضرغام خندید ولی معلوم نیست که خوشش آمده باشد چون بعدها با ضرغام سرسنگین شد.

تملق‌گوئی به ماه ...

در آن زمان رسم شده بود مجلات صفحه‌ای را به فال هفته اختصاص می‌دادند و درباره خصوصیات اخلاقی متولدین ماه‌ها و حوادثی که در آن هفته برای متولدین هر یک از ماه‌های سال اتفاق می‌افتاد مطالبی می‌نوشتند. همه می‌دانند که آبان یکی از ماه‌های سال است ولی اکنون فقط عده کمی به یاد دارند که تعدادی از افراد خاندان پهلوی از جمله شاه، رضا پهلوی و شهنواز پهلوی و دو سه تن دیگر در این ماه به دنیا آمده بودند.

در آغاز کسی توجهی به مطالب این صفحه نمی‌کرد حتی مأموران سانسور هم آن‌را ندیده می‌گرفتند. اغلب مجله‌ها این فال را از مطبوعات خارجی ترجمه می‌کردند و بعداً بعضی از نویسندگان ایرانی هم در نوشتن آن تخصص پیدا کردند. پیش‌بینی‌ها در همان زمینه حرفهای فالگیرها بود کمی صحبت از خوبی یا بدی متولدین هر ماه و امیدواری دادن به اتفاقات خوبی که در انتظارشان است و برحذر داشتن از حوادث بد و کمی هم پند و اندرز. اما جریاناتی پیش آمده که

باعث شد مأموران سانسور به این صفحه توجه خاص پیدا کنند و سردبیر آن مجلات هم درباره مطالب این صفحه دقت بیشتری بکنند و برای متولدین ماه آبان امتیازاتی قائل شوند مثلاً بنویسند همه متولدین این ماه آدم‌های خوبی هستند و همیشه حوادث خوبی برایشان اتفاق خواهد افتاد.

ظاهراً نوشتن مطالبی نظیر «این هفته برای شما هفته خوبی نیست و دشمنانتان می‌کوشند ضربه سختی به شما بزنند» و یا «اینقدر مردم آزار نباشید. سعی کنید کینه‌توزی را که عادتتان شده از خود دور کنید.» و شاید مطالبی بدتر از اینها که بخاطرمانده باعث شد که روزنامه‌نویس‌ها از آن پس به همه متولدین ماه آبان تملق بگویند. به این جهت می‌بینیم در بیشتر فالنامه‌های آن سالها متولدین ماه آبان هم خودشان خوب معرفی می‌شدند و هم حوادث خوبی برایشان اتفاق می‌افتاد!

حکایت ناتمام ...

سخن به درازا کشید ولی حکایت تملق هنوز باقی است. غرض من از نوشتن این مقاله تیره خود و همکاران روزنامه‌نگارم نیست. ضمناً اگر از دوره بخصوصی از تاریخ مطبوعات ایران یعنی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۳ بیشتر سخن گفته‌ام برای آن است که در آن سالها به کار روزنامه‌نویسی مشغول بودم و آن حوادث را به چشم دیده‌ام. در آن روزها همه دانسته یا ندانسته مرتکب خطاهائی شده‌ایم و مجازات آنرا هم تحمل کرده‌ایم اما همانطور که همه زندانیان یک زندان بالفطره جانی نیستند آنهایی هم که روزی و روزگاری تملق گفته‌اند ذاتاً تملق به دنیا نیامده‌اند. البته تصدیق می‌کنم بودند کسانی که در چاپلوسی امثال ظهیر فاریابی را هم پشت سر می‌گذاشتند. بنابراین بجای اظهارنظرهای کلی بهتر است علت و معلول را در نظر بگیریم و زمان وقوع آن حوادث را.

ژوئیه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

و سرانجام به عنوان کسی که در دوران طولانی کار مطبوعاتی حادثه‌ها از سر گذرانده و نشیب و فرازها دیده از جوانانی که می‌خواهند وارد حرفه روزنامه‌نگاری شوند می‌خواهم این اصل نظام شرافتی مطبوعات را همیشه مقابل نظر داشته باشند: «تو در هر وضع و در هر شرایطی که باشی هرگز نباید نقش خود را به عنوان روزنامه‌نگار با نقش یک پلیس اشتباه کنی.» نظام شرافتی مطبوعات ۱۴ اصل دارد.